



درس فارح اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱/ آبان/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۲ ربیع الاول ۱۴۴۱

موضوع جزئی: کلام محقق خراسانی در تعلق طلب به ترک فعل و بررسی آن

جلسه: ۱۴

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

درباره اینکه ماده نهی و صیغه نهی به چه چیزی متعلق می‌شوند بحث کوتاه و مختصری ارائه کردیم زیرا در بحث اوامر به تفصیل در این باره سخن گفته بودیم.

نتیجه بحث در جهت اول این شد که نهی دلالت بر زجر و منع اعتباری می‌کند، همانطوری که امر بر بعث اعتباری دلالت می‌کند. لذا بر خلاف محقق خراسانی که معتقد است نهی بر طلب ترک یا (طلب کف نفس) دلالت می‌کند، عرض کردیم معنای نهی مادتا و هیئتاً زجر اعتباری، در مقابل بعث اعتباری است.

متعلق طلب (ترک فعل یا کف نفس)

حال اگر کلام محقق خراسانی را بپذیریم (یعنی بپذیریم متعلق نواهی طلب می‌باشد مانند امر لکن امر طلب الفعل است و نهی طلب ترک یا کف نفس است) بپذیریم جای این بحث وجود دارد که آیا طلب به ترک متعلق می‌شود یا به کف نفس اگر مثلاً گفته می‌شود «لا تفعل» یعنی اینکه «اطلب منک ترک هذا الفعل» یا معنایش این است که «اطلب منک کفک عن نفسک» فرق این دو در چیست؟ فرق این دو این است که ترک فعل یعنی انجام ندادن فعل، کف یعنی ایجاد چیزی که سببیت دارد در اینکه مانع رغبت انسان به سوی انجام کار شود. ممکن است انسان میل داشته باشد که کاری را انجام دهد، اگر انسان چیزی را یا حالتی را در خودش ایجاد کند که جلوی تأثیرگذاری این رغبت را بگیرد به آن کف نفس می‌گویند، اگر بخواهیم معادل فارسی آن را بگوییم، باید به آن خویشتن داری بگوییم. لذا ترک یک معنای عدمی است، اما کف یک معنای وجودی دارد.

بر اساس آنچه محقق خراسانی و جمعی دیگر گفتند، وقتی مولایی عبدش را از کاری نهی می‌کند در واقع چیزی را طلب می‌کند مثل امر، همانطوری که در امر چیزی را طلب می‌کرد در نهی هم چیزی را طلب می‌کند، منتهی امر عبارت از «طلب الفعل» بود ولی نهی عبارت است از «طلب ترک الفعل» این نظر محقق خراسانی است که اگر ما متعلق نواهی را طلب بدانیم آنچه در نهی طلب می‌شود «طلب ترک الفعل» است نه «طلب الکف». فرق بین این دو نیز بیان شد، در اولی گویا یک امر عدمی طلب می‌شود ولی در دومی یک امر وجودی طلب می‌شود. فرق است بین طلب عدم فعل و ترک فعل یا طلب خویشتن داری، طلب چیزی که شما در نفس خودت ایجاد کنی که جلوی میل و رغبت شما را نسبت به انجام کار بگیرد،

اشکال

چگونه ممکن است طلب به یک امر عدمی متعلق شود؟ ترک یک امر، غیر اختیاری است، در حالیکه اراده انسان در کاری که می‌خواهد انجام دهد می‌تواند تأثیرگذار باشد. مثلاً شخصی می‌خواهد مشروب بخورد، اراده نسبت به فعل کاملاً قابل تصور و تحقق

است، اما نسبت به عدم اراده معنا ندارد، انسان بودن را اراده کند؟ نبودن که دست ما نیست، نبودن احتیاج به اراده ندارد. به عبارت دیگر عدم ناشی از این است که اراده نباشد، نه اینکه اراده بر عدم باشد. فرق است بین «عدم الاراده» و «ارادة العدم». الان اینجا نشسته‌ام و اراده‌ای نسبت به خیلی از چیزها ندارم، اصلاً نسبت به بسیاری از اموری که در عالم نسبت به من معدوم هستند اراده‌ای ندارم، این «عدم الاراده» است، «عدم الاراده» یک امر غیراختیاری است، «ارادة العدم» هم که اصلاً معنا ندارد، عدم چیزی نیست که اراده انسان بخواهد نسبت به آن تعلق بگیرد.

پس اشکالی که محقق خراسانی آن را در کفایه ذکر کرده و از آن جواب داده این است که عدم یعنی نیستی که در اختیار مکلف نیست، چیزی هم که در اختیار مکلف نباشد معنا ندارد از انسان طلب شود. حال چطور شما می‌گویید: نهی به معنای «طلب ترک الفعل» است، می‌گویید: در نهی طلب متعلق می‌شود به «ترک الفعل» چون هر چیزی که متعلق طلب واقع می‌شود باید تحت اختیار و اراده انسان باشد و ترک یا عدم از اختیار انسان خارج است، چیزی هم که از اختیار انسان خارج باشد معنا ندارد که متعلق تکلیف قرار بگیرد، چه مأمور به باشد یا منهی عنه. چیزی که از قدرت انسان خارج باشد و انسان نسبت به آن اختیار نداشته باشد معنا ندارد متعلق تکلیف و طلب باشد.

پس محقق خراسانی می‌گویند: نهی متعلق می‌شود به طلب و طلب هم متعلق می‌شود به «ترک الفعل» یعنی در نهی در واقع ناهی و نهی کننده از مکلف انجام ندادن را درخواست می‌کند. اشکالی که خود محقق خراسانی به آن اشاره کرده این است که معنا ندارد که طلب و درخواست متعلق شود به «ترک الفعل» زیرا «ترک الفعل» یک امر عدمی است و چیزی که عدمی باشد تحت اختیار انسان نیست و نمی‌شود نسبت به چیزی که در اختیار انسان نیست مکلف شود.

پاسخ محقق خراسانی

درست است خود عدم و ترک فی نفسه در اختیار انسان نیست، اما اگر بخواهد این عدم استمرار پیدا کند و باقی باشد، در اختیار انسان است. اگر کسی اراده‌ای نسبت به مشروب خوردن ندارد، اصلاً در ذهنش نیست که مشروب بخورد، این «عدم الاراده» نسبت به شرب الخمر به عنوان یک امر عدمی در اختیار انسان نیست ولی اگر بخواهد این عدم الاراده استمرار پیدا کند و باقی باشد یعنی اراده‌ای در افق نفس او نسبت به این فعل تحقق پیدا نکند، این نیاز به اختیار مکلف دارد و در دست مکلف می‌تواند آن عدم را نگه دارد و به آن استمرار بخشد و می‌تواند آن عدم را مبدل به وجود کند. پس ابقاء و استمرار عدم در اختیار مکلف است ولو خود عدم در اختیار او نیست ولی ابقاء و استمرار انجام ندادن کار دست اوست. الان این کار را انجام نمی‌دهد، اگر بخواهد ادامه پیدا کند، به اراده و تصمیم او بستگی دارد، همین که مثل گذشته نمی‌رود انجام دهد با اراده اوست.

پس قدرت انسان به یک امر عدمی تعلق نگرفته، درست است که معدوم در اختیار انسان نیست، چیزی که نیستی محض است در اختیار انسان نیست اما اگر چیزی بود و نبودش، وجود و عدمش ممکن باشد و انسان نسبت به هر دو اختیار داشته باشد کأنه به نوعی نسبت به بقاء آن شیء معدوم قدرت دارد.

محصل پاسخ محقق خراسانی به این اشکال این شد که درست است خود عدم مقدور انسان نیست تا مکلف به آن شود، در اختیار انسان نیست تا از او طلب شود ولی بقاء عدم و استمرارش در ید قدرت اوست.

سوال: آیا این کف نفس است؟

استاد: خیر ایشان می‌گویند: این غیر کف نفس است، اصلاً ربطی به حالت وجودی ندارد، «ترک الفعل»، غیر از کف نفس است، در واقع آنجا چیزی را در خودش ایجاد می‌کند که آن سبب برای جلوگیری از تأثیر آن رغبت و میل برای انجام آن کار است، ممکن است کسی میل به زنا یا شرب خمر داشته باشد، آن‌هایی که می‌گویند: نهی به معنای «طلب الکف» است، می‌گویند: در واقع معنای نهی و حقیقت نهی این است که ناهی و نهی کننده از شما می‌خواهد در خودتان یک حالتی ایجاد کنید که جلوی رغبت و میل شما را به حرام بگیرد، اما مثل محقق خراسانی که می‌گویند نهی «طلب الترتک» است درخواست انجام ندادن کار دیگر با چیزی، کاری ندارد می‌خواهد آن حالت ایجاد شود یا نشود، مهم این است که این کار را انجام ندهی، نهی یعنی «طلب الترتک». طبیعتاً «طلب الترتک» یک امر عدمی است و «طلب الکف» یک امر وجودی است.

آنها که قائل به «طلب الکف» شدند عمدتاً به این دلیل به آن ملتزم شدند که مشاهده کردند ترک یک امر عدمی است، معنا ندارد که طلب به یک امر عدمی متعلق شود لذا رفتند یک امر وجودی پیدا کردند که بگویند طلب متعلق شده به این امر وجودی و حالت کف نفس. محقق خراسانی می‌گوید ضرورتی ندارد که ما یک امر وجودی پیدا کنیم، بلکه امر عدمی نیز می‌تواند متعلق طلب باشد، منتهی امر عدمی چطور مقدور انسان می‌شود؟ به این بیان که انسان می‌تواند این معدوم را کماکان در حالت عدم حفظش کند، یعنی این عمل را مستمر و باقی بدارد و این در ید قدرت انسان است، لذا تعلق طلب به این امر عدمی با این بیان اشکالی ندارد، این اصل ادعای محقق خراسانی و اشکالی بود که در این مقام مطرح است و پاسخی که ایشان دادند.

بررسی کلام محقق خراسانی

بر اساس مطلبی که ما در جلسه قبل گفتیم اساساً در نواهی چیزی به نام طلب وجود ندارد، اگر این مبنا را قبول کنیم دیگر مشکل به طور اساسی حل می‌شود. ما اصلاً گفتیم که نهی به معنای طلب نیست، نهی عبارت است از زجر اعتباری، حال سلمنا که نهی متعلق به طلب شود، آیا این فرمایش محقق خراسانی صحیح است یا خیر؟

به نظر می‌رسد حرف ایشان تمام نیست، اساساً به هیچ نحوی طلب نمی‌تواند متعلق به عدم شود، عدم اعم از اینکه عدم مضاف باشد یا عدم مطلق. اینکه مشهور مثلاً بین عدم مضاف و عدم مطلق فرق می‌گذارند را اصلاً قبول نداریم. اینها در حقیقت اعتباراتی است که ذهن درست می‌کند والا عدم عبارت است از نیستی و نیستی دیگر مضاف و مطلق ندارد، عدم این فعل با مطلق عدم هیچ فرقی ندارد، نیستی و عدم نبودن زید با مطلق نبودن او هیچ فرقی ندارد، درست است که ما در ذهنمان یک اضافه خاصی را برای عدم در نظر می‌گیریم و می‌گوییم عدم روز ولی عدم، عدم است و هیچ فرقی بین عدم روز با مطلق عدم نیست، معروف این است که عدم مضاف حظی از وجود دارد، آن چیزی که هیچ بهره‌ای از وجود ندارد عدم مطلق است. یک فرقی بین عدم مضاف یعنی عدم اضافه شده به یک شیء خاص و عدم مطلق وجود دارد، عدم مضاف له حظ من الوجود، بالاخره یک رنگ و بهره‌ای از وجود دارد اما عدم مطلق نه و هیچ حظی از وجود ندارد، در حالیکه این حرف درست نیست و هیچ فرقی بین این دو نیست، همانطور که عدم مطلق حظی از وجود ندارد، عدم مضاف نیز حظی از وجود ندارد.

اگر گفتیم عدم به هیچ وجه بهره‌ای از وجود ندارد، آنوقت چطور می‌تواند متعلق طلب باشد؟ عدم نیستی محض است، استمرار و بقاء نیستی محض معنا ندارد که بتواند متعلق طلب باشد. محقق خراسانی برای اینکه تعلق طلب به ترک الفعل را توجیه کنند، کانه خواستند به ترک فعل یک رنگی از وجود دهند، مثلاً در «لاتشرب الخمر» نهی شده از شرب خمر، ایشان می‌گویند: اینجا در واقع

ترک شرب خمر طلب شده و ترک شرب خمر کانه له حظ من الوجود، چون درست است که این عدم ازلی بوده و از قبل بوده، اما اینکه بخواهد باقی باشد در اختیار انسان است و یک امر وجودی است. در حالیکه ما می‌گوییم فرقی ندارد، عدم است، بقاء و استمرار عدم به این معنا نیست که چیزی موجود است و ما می‌خواهیم آن را مستمر کنیم، بقاء عدم معنا ندارد، استمرار عدم معنا ندارد، عدم نیستی محض است و نیستی محض دیگر استمرارش بی‌معنا است. شما می‌خواهید حکم کنید به بقاء چیزی، می‌گویید: «العدم باقی» و این بقاء عدم به دست ما است، در اختیار ما است. با توجه به قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له»، قاعده فرعی اقتضاء می‌کند اگر بقاء می‌خواهد برای عدم ثابت شود، اول باید خود عدم ثبوت داشته باشد تا چیز دیگری برایش ثابت شود در حالیکه گفتیم عدم هیچ وجودی ندارد تا بخواهد بقاءش بر او حمل شود، اصلاً این حرف صحیحی نیست، اینکه محقق خراسانی می‌گویند: در نواهی طلب متعلق می‌شود به «ترک الفعل» حرف نادرستی است.

پس در حقیقت به کلام محقق خراسانی دو اشکال وجود دارد:

اول: قبول نداریم که متعلق نواهی طلب باشد.

دوم: بر فرض بپذیریم که متعلق نواهی طلب است ولی طلب نمی‌تواند به «ترک الفعل» متعلق شود، زیرا «ترک الفعل» یک امر عدمی است و امر عدمی مطلقاً نمی‌تواند مطلوب باشد ولو عدم یک عدم مضاف باشد، عدم یک چیز خاص با عدم مطلق هیچ فرقی در جهت استحاله تعلق طلب به آنها ندارد.

در واقع محقق خراسانی تلاش کرد تعلق طلب به ترک فعل را از این راه که به نوعی ترک فعل مقدور انسان است و این یک عدمی است که در ید قدرت انسان است توجیه کند، زیرا بقاء و استمرارش دست انسان است. ایشان از این راه تلاش می‌کند که به نوعی آن را مقدور انسان جلوه دهد تا تعلق تکلیف به آن قابل قبول شود. ما در مرحله قبل می‌گوییم: اصلاً نمی‌شود طلب به «عدم الطبیعه» متعلق شود، اصلاً معنا ندارد «عدم الطبیعه» مطلوب انسان قرار گیرد زیرا عدم هیچ است.

پس اگر گفتیم نهی به معنای طلب است، طلب نمی‌تواند به ترک متعلق شود و برخلاف محقق خراسانی معتقدیم اگر بخواهد متعلق شود به طلب، باید به همان کف نفس بخورد، البته اینها همه فرضی است، زیرا ما از اساس با نظر ایشان موافق نیستیم.

بحث جلسه آینده

مطلبی که به دنبال این مطلب باید مورد بحث قرار بگیرد اشکالی است که هم متوجه محقق خراسانی است یعنی کسانی که قائل به تعلق طلب به «ترک الفعل» می‌باشند هم کسانی که نهی را «طلب الکف» می‌دانند و هم مثل ما که می‌گوییم نهی عبارت است از زجر اعتباری، زیرا گفتیم در معنای نهی اصلاً طلب نیست.

این اشکالی است که تقریباً متوجه همه می‌شود و آن این است که چرا در باب نهی اگر یک مورد و مصداق انجام شود این نهی مخالفت شده است و اگر یکی انجام شود این نهی ساقط نمی‌شود و باید همه ترک شوند؟ به عبارت دیگر همه مصادیق و وجودات مربوط به طبیعت چه دفعاً و چه تدریجاً باید ترک شود تا نهی ساقط شود اما در مورد امر اینچنین نیست اگر شما یک مصداق را محقق کنید امر ساقط می‌شود چه فرقی است در سقوط نهی که همه وجودات باید ترک شوند ولی در سقوط امر با امتثال یک فرد نیز امر ساقط می‌شود؟

«والحمد لله رب العالمین»